

# گاهمی فکر کرده ام که...



## از: ساربانک

زیر این عنوان در هر شماره یکی از نویسندگان فاضل و صاحب‌دل معاصر، موضوعات گوناگونی را با عقیدتی دور از سخت‌گیری و تعصب بمحك افتقاد میزند. این مباحث به رشته خاصی موقوف نیست و اندیشه‌های نویسنده مبدائی برای افتقاد دیگران و بالنتیجه شروع یک بحث آزاد تواند بود.

زندگی‌مان را به برد و باخت گذاردیم. ز آن روز باخت مشرقی یا برهنه‌سر کاینجانها را مغربی‌سر برهنه پای این پندار قدیمی است. و حتی از کسانی که در ایران دوستی و مردم دوستی آنان انکاری نیست، هم نقل شده است. شنیده‌ام که حتی آدمی مثل صادق هدایت نیز در این خصوص گاه بیزار گونه‌مینموده است.

من این را استوار نمی‌داشتم و باور نداشتم و ندارم چرا که...



حکایت کرد مرا دکتر تقی‌نفضلی که

از لوازم تجدد و مترقی بودن؟ متاسفانه باید گفت چنین پنداری در اندیشه بسیاری اگر چه بریاء رواج دارد و شاید از خیلی قدیم، از روزی که ما با تمدن مغرب روبرو شدیم و همه چیز زمان را، همه شیون

... موسیقی ما چقدر عمیق و عالی است و انسانی و معصوم چه اشکها، شوقها، ناله‌ها غمها و احياناً گاه گاه... چه فرور و طربها که چشم انداز دنیای آنرا ساخته. و چقدر این موسیقی پر لطف نزدیک به جان و صفا و سادگی آدمی است. و در مآثرش چه عجیب و انکار ناپذیر.

منکه پنهان نمی‌توانم کرد (خوشبختانه هنوز اینقدرها روشنفکر و فرنگی مسآب نشده‌ام) که از یک پنجه گرم و پر حال تار سخت لذت می‌برم. خاصه در بیات ترک و همایون و ابو عطا و شور و سه گاه و چهار گاه و بیات اسفهان و افشار و ماهور و دیگر و دیگران به همین از یک پنجه سه تار و به همین سنتور و گاهی کمانچه و اخیراً بعضی اجراهای ویلن و پیانو که بنسبت دیگر سازهای فرنگی، کم و بیش گاهی می‌توانند ملایم موسیقی ما شوند. نفس پر سوزنی را هم فراموش نکنیم...

تأثیر این موسیقی در ما عمیق و درک و ریشگی است و در روزاد.

ایالهف نفسی، که این عشق با من

چنین خانگی گشت و چون عتیقا البته بشرطیکه در این سر زمین پرورده شده باشیم. لاقلاً تا بیست سی سالگی. و ازین آب و خاک و هوا بار آمده، و با همین مناسبات تربیتی که متداول است. در این صورت دیگر بقول معروف هر چه خودمان را بآن در بزنیم، نمی‌توانیم تأثیر این موسیقی عجیب را در خود، انکار کنیم. آیا برآستی این انکار لازم است؟



سه تار خوش مینواز و آزاد های افتاده و آدمی سیرت - که در بارین سالهایش، و هدایت نیز در بارین گاهی دیداری داشتیم. یکبار چنین که در گذرگاهی دیدمش، خیابانی خانه من. گفتیم و شنفتیم و راهی رفتیم چه من شوریده ورنجور بودم و او را بخانه رسیدیم. خواندمش، پذیرای درون آمد. لختکی آوردیم سر سر و از ری و روم و بغداد سخن میثانی از یاد فرنگان داشتیم، پیش نم نمک لب تر کردیم تا کم کمک شدیم و آنچنان تر. دیگر سخن را

نمانده بود. هر دو برای این بودیم - صفحاتی چند از الحان و نغمه‌های فرق بخواه داشتیم، از همه دستی، گوناگون. خواستم آن صندوقچه کوکی پیش آورم شنیدن را، خواستم و برخاستم، لکن حرمت میهمانرا، آنهم چنانچه میهمانی، به مشورت پرسیدم که از فلان و فلان خوشتر داری یا آن یک و آن دیگر و نام بردم تنی چند از فحول آه شریفترین الحان فرق ترا، که همه را یک می شناخت، بنام و کمال، و اشارتی کافی بود.

دیدم که جواب نمیدهد. دیگران را نام بردم. باز جواب نداد. خاموش ماندم که او سخن گوید. نگفتم اما بیای خاست. ساغری در دست، گریبان و سره ز ناز فرق گشوده، همچنان خاموش سوی بستوی حجره رفت، که آشنا بود. و باز آمد. سه تار من در دستش. بمن داد. باز گفتم بجای خویش و نشست، بی آنکه سخنی گوید. بشگفت اندر شدم که به خیر می شنیدم او چنین ساز و سرودها خوش ندارد و شاد شدم که بعین می دیدم نه چنان است.

ساز کونک ترک داشت. نواختن گرفتم. نخست کرشمه‌ای ملایم و بعد بعد همچنان تا بیشتر گوشه‌ها و فراز و فرودها. پنجه گرم شده بود، که ساز خوش بود و راه دلکش و جوان بودیم و شراب مارا نیک در ریافت. حالتی رفت که میرس. و صادق را می دیدم که سرمی جنباند و گفتم بر مزه چیزی میخواند. چون چندی بر آمد برخاست ساغر مرا بر کرده بدستی، و بدیگر دست نفل. پیش آمد و بمن داد. نوشیدم ندرستی او را. ساغر تهی از من بستد و گفتم: «افشاری» و بجای خویش باز گفتم و بنشست.

من مقام دیگر کردم و دلیر براندم، گرفتار و بهنجار تر. میرفتم و میرفتم و همچنان دلیر. در ریج و خم راهی باریک بودم بظرافت و سوز که ناگاه شنیدم صیحه‌ای از صادق بر آمد و گفتم: بس است، بس، بس و گریستن گرفت برار زار، که دل داشت ناز کتر از دل بییمی، دشنام شنیده.

ساز فرو هفتم و سوش دویدم. دست فرایش آورد که بخویشم گذار. گذاشتم و لحنی گذاشت.

باز باره خوردن نشستم و ازین دور و آن در سخن گفتم. اما من مقرر صد بودم تا سخن را بجائی کشانم که از آن حال که

**صادق هدایت**



رفت طرفی در یابم. گوی میفرستد دریافت. گفتم: آنچه توشنیده‌ای از افکار من این عالم جادویی را، خیر است و بیشتر خبرها دروغ. اما اگر من گاهی چنان گفته‌ام نه از آرزو بوده است که منکر ژرفی و پاکی و شرف و عزت این الحانم. نه. من تاب این را ندارم، که چنگ در جگرم میاندازد و همه در رواندهان خطه بیدار میکند. تا سرمنزله جنون میکشدم. میکشدم من تاب این را ندارم...

\*\*\*

چه میگفتیم؟... همان، میگفتم که من گاهی فکر کرده‌ام که موسیقی ما چقدر عالی و عمیق است و تاثیرش در مارکو و ریشکی اما...

اما با اینهمه من گاهی نیز حس میکنم که در موسیقی ما دیوارهای حصاری که نغمه‌ها مثل موجها بخواهند خودشانرا در آن حدود بایست و آن سو پرتاب کنند و بی تاب و حرکتشان را نشان دهند، چقدر از هم کم فاصله دارند، تغییرها و پرواز و جهش نغمه‌ها و نتها چقدر کم شپاهت به توفان پر قدرت و خشمگین در یاراد چقدر کم میشود در یاراد آن حس کرد و چه بسیار جویبارها، جویباری که گاهی از جبهه‌های کم اهمیت و حتی نالایق هم میگذرد.

و نیز در موسیقی ما چقدر زسایت برضای خدا و بیحالی و درویشی. بمعنی و دل انگاری. بیشتر هست تا غم جو خشم و حرکت قاطع و گرم. بیشتر انکار ناله و نفرین آدمی اسیر ورنج کشیده و توهین شده است، تا سرود پیروزی فاتحی بر فرورد دلیر و در عین سرفرازی در مقابل تاریخ انسانیت.

و نیز برای کسیکه اهلس باشد و بزباننش آشنا، چقدر هم آسان و بیسار کی طبیعی لذت میدهد. و لذت بردن از آن کاری بفرنجی و مخصوص ذهن‌های ورزیده و لذتهای گوناگون چشیده هم نیست بلکه مرد پروستائی راهم قادر است متلفذ کند. شبان نزدیک به طبیعت و فرزند کوه و گمر و همدم با کوسپند و سگ و سبزه و صحرا و بارانهای گوناگون و روشنی و تور کههای دست اول و انیس رشک و رفتهای نخستینه (بدوی) را نیز قادر است لذت ببخشد و حال آنکه بعضی آثار بتهوون و چایکوفسکی - مثلا - نمیتواند به سینه ذرق و ذهنها لذت بدهد. ذهن بفرنجی تر و شهری تری لازم دارد و هوش کوشاتری.

از این رو، وقتی که بموسیقی خودمان گوش میدهم، گاهی بنظر میآید که این موسیقی چقدر لطیف و مناسب است برای اینکه بیشتر مثلا در بزم خسرو پرویز اجرا شود. آنطور که او تکیه داده و با آن آرامی که بادش میزند و گاهی دانه‌ای



انگور بدهانش میگذارد یا تنقلی میکند و سری که چه باشکوه و فارغانه و بسر خوشی تکان میدهد، با آن حال که در آن محفل حکم فرماست و قرص بفرمائیم بانسوی بانوان شیرین، هم آنسوترک نشسته، در سرحد اعلائی حسن و دلبری و لوندی و پتیارگی، هست:

ازین میپاره‌ئی، عاید فریبی

ملایک بیگری، طاووس زبیبی

و آنوقت بارید که بیکه تازویکه نواز دست خودت است، نوبت هنر نمائیش میرسد و در پرده شور میخواهد شکر و شکایت شیرین را بکوش خسرو برساند. میخواهد تلخ بگوید اما شیرین بگوید و می‌سراید:

«من خسرو حنم شاکر صاحب گام است...» می‌نیم که این قول یا بقولی تصنیف چقدر خوب هم ساخته شده. موسیقیش خوب است، شعرش هم بد نیست.

شعر و موسیقی در این قول خوب یکدیگر را پیدا کرده‌اند و دست بدست هم داده، برای لذت بخشی و چقدر هم ملایم و مناسب همان بزمنند اما.

امان و شما هم آیا چنین بزمنهائی دارید؟

در هفت آسمانم اگر یک ستاره بود کی موزه کهنه بود در ایاره پاره بود؟ چنین است که گاهی آنقدرها که

متوقع است، آدم از این موسیقی - یا لاقلا از بعضی اجراهای بعضی گوشه‌ها - هم دردی و هم نوائی و همدلی نمیآید. آنوقت است که آدم آرزو میکند که موسیقی ما کاشکی برای حال و آینه‌اش از موسیقی غرب بعضی بندها و احتمالا پیوندها بگیرد و بعضی چشم اندازهای آن نگاه بکند.

تا کتون منکه از حضرات دست اندر کار تجدد موسیقی ملیه‌مان، چوسزی نشنیده‌ام که راهی بدی داشته باشد. و چیز کپائسی که شنیده‌ام بسا «ارکستر یاسیون» بی اصل و بنیاد و بی ذوقانه بوده است، همصدا کردن چند ساز و قاطی باطنی کردن چند آواز و ازین قبیل، یا... بگذریم از بعضی حرکات مسوخته و شتر گاو پلنگ بازیهای «ایرانی - فرنگی» که حرفش را نزنیم و باز بگذریم از اجنماع - غالباً سه چیز بد بنام تصنیف (موسیقی، شعر، آواز) که تنها فعالیت فراوان و توأم با خلق (با اصطلاح) است که در موسیقی مامی شود. البته من اجراها و نوازندگیها و ثبت و ضبطهای استادانه و اسیل را بحساب نیاورده‌ام و نیز بعضی سفر کردگان گریخته را.

شاید کارهایی شده باشد و آثاری بوجود آمده باشد که مانشنیده‌ایم یا انتشار نیافته باشد.

و حال آنکه تجدد بعضی هنرمندان مادر شعر امروز و گاهی در نثر، نتایج نسبتاً بهتری داشته، بگذریم.

شاید بنا بر قرائنی و با توجه بزمنه هائی که دارد فراهم میشود، بتوان امیدوی با پنده «هنرهای زیبا» داشت.

این موضوع که آیا آن پند و پیوند گرفتن چگونه باید باشد و آیا برفع موسیقی ماهیت یانوست بحث دیگری است و کار اهل فن، نه من.

امانا آنجا که شواهد تاریخی در شئون مختلف زندگیا نشان داده، هیچ اخذ و اقتباس سالمی که باشم صحیح و بر بنیاد اصول راستین باشد، بزبان هیچ تمدنی نبوده و اصولاً گویا تمدن یعنی همون داد و ستد معنویات.